

قانون حاکم بر حدود اختیارات مدیران در شرکت‌های سهامی

چکیده: حدود اختیارات مدیران شرکت‌های سهامی مشمول قانون متبوع شرکت (*lex societatis*) می‌باشد. وانگهی اگرچه این اصل صلاحیت خارج سرزمینی قانون متبوع شرکت مورد قبول قرار می‌گیرد؛ در عمل دامنه عمل آن به جهت حمایت از حقوق اشخاص ثالث ناآگاه از محدودیت اختیارات مدیران، مختص به مواردی می‌شود که مربوط به روابط داخلی شرکت است. این تحدید دامنه اثر قانون خارجی (قانون متبوع شرکت) از طریق اعمال قواعد سنتی تعارض قوانین شروع و با اعمال قواعد بازرگانی فراملی (*lex mercatoria*) تکمیل می‌گردد.

مقدمه

امروزه در کمتر رابطه تجاری بین‌المللی است که شرکت‌های تجاری سرمایه، به‌ویژه شرکتهای سهامی که نوع متکامل آن است، نقش اساسی ایفا ننمایند. دیگر تجارت جهانی در قالب معاملات خرد افراد حقیقی نمی‌گنجد. افراد حقیقی، نه به عنوان عناصر متشکله جامعه تجاری، بلکه به عنوان صاحبان سرمایه‌های کوچک در بطن شرکت تجاری که دارای شخصیت حقوقی است جذب شده و از هویت فردی خود تهی گردیده‌اند. اگر دیروز اشخاص حقیقی «موضوع» بلامنازع حق و تکلیف محسوب می‌گردیدند، امروزه در لفافه شرکت سهامی به عنون سهامداران غالباً بی‌نام فقط دارای

هویت اقتصادی بوده و آن که مدعی حق و مأخوذ به تکلیف است؛ همان «شخص حقوقی» است.^۱

در واقع آنچه وجه مشخصه این تکنیک شخصیت حقوقی در روابط تجاری است و به واقع سبب گسترش آن گردیده، از یک طرف به رسمیت شناختن «جدائی» دارائی شخصی سهامداران از دارائی شرکت است و از طرف دیگر اعطای هویت فراسرزمینی به این شرکتها می باشد.

امکان جدائی دارائی شخصی از شرکتی به این معنی است که در واقع اموال سهامداران وثیقه دیون شرکتی آنان قرار نمی گیرد و در صورت ورشکستگی شرکت، جز در صورت تقصیر در مدیریت،^(۱) آنان به ورطه تباهی مالی نمی غلتند. اگر این امکان جدائی در حقوق داخلی نیز انگیزه اصلی تشکیل یا الحاق به شرکت سهامی است، در روابط تجاری بین المللی صرف نظر از امکان این جدائی در دارائی، هویت خارج سرزمینی شرکت سهامی که سبب صلاحیت «قانون متبوع شرکت»^(۲) بروی می گردد نیز عاملی برای گسترش آن بوده است. شرکت سهامی خارجی تابع قانون خارجی بوده و براساس این قانون خارجی باید حدود اختیارات مدیران شرکت را تعیین نمود. به دلیل اهمیت شناسایی این هویت خارج سرزمینی که مبین حکومت قانون خارجی بر حدود اختیارات مدیران شرکت می باشد شایسته است که مبانی آن در بخش مقدماتی تحلیل تا در بخشهای آتی بتوان به بررسی راه کارهای حقوقی برای محدود کردن این هویت خارج سرزمینی در خصوص عملکرد مدیران شرکت پرداخت. در واقع اگر قانون متبوع شرکت

۱. و آنگهی، رشد فزاینده سرمایه داری، به ویژه، در چند دهه اخیر چنان سریع بوده که اگر شرکت های سهامی نیز در قالب شرکت های زنجیره ای چندملیتی مشارکت نمی کردند، در این بازار رقابت قادر به ادامه حیات نبودند. بنابراین در این جریان سرپا تغییر دیگر از هویت فردی در روابط تجاری کمتر اثری است و حتی شرکت سهامی نیز در قالب شرکت های چندملیتی نمود می کند. اما به رغم تکامل در روش جهان سرمایه برای گسترش فعالیت اشخاص، آنچه مبنای گسترش شرکت های تجاری به عنوان ابزار انتقال سرمایه

می‌تواند بر حدود اختیارات مدیران حکومت داشته باشد، هرگز نمی‌توان به سادگی در روابط حقوقی شرکت با اشخاص ثالث از این قاعده اولیه بهره برد و به عذر فقدان اختیار براساس قانون خارجی، ادعای ابطال قراردادی را نمود. تمایل به حفظ حقوق اشخاص ثالث حقوق دانان را بر می‌انگیزد که از قواعد سنتی حقوق بین‌الملل خصوصی و راه‌حل‌های نوین حقوق تجارت بین‌الملل بهره‌گیرند تا از اعمال ناعادلانه قانون خارجی جلوگیری نمایند.

بخش مقدماتی. شناسایی هویت خارج سرزمینی، حکومت قانون متبوع شرکت

شناسایی هویت خارج سرزمینی^۱ شرکت به این معناست که «قانون متبوع شرکت» یعنی همان قانون خارجی (قانون کشور محل استقرار مرکز اصلی اداری شرکت) (۳) بر او حاکم بوده و در این صورت هویت حقوقی واحد شرکت محفوظ می‌ماند و انجام معاملات تجارتي در کشورهای مختلف سبب حکومت قوانین این کشورهای مختلف بر شخص حقوقی نمی‌شود. بنابراین اگر شرکت خارجی در ایران مبادرت به انعقاد قراردادی بنماید «قانون متبوع شرکت» در این رابطه تجارتي بین‌المللی نقش عمده‌ای را بازی می‌نماید و حکومت قانون ایران براحتی در مقابل این هویت خارج سرزمینی کم‌رنگ می‌گردد.

این روش که حکایت از مصلحت‌اندیشی جهان سرمایه برای جهانی نمودن خود دارد از توجیحات حقوقی نیز بی‌بهره نیست. در بعد صرفاً حقوقی دو استدلال عمده وجود دارد که از مبانی مختلفی پیروی می‌نماید ولی هدف واحدی را دنبال می‌کند که همان اعمال قانون واحد خارجی بر شرکت می‌باشد.

- شرکت به عنوان شخصیت حقوقی به مانند شخص حقیقی از تمامی حقوق متصور برای شخص حقوقی بهره می‌برد. در این تماثل حتی تا بدانجا پیش می‌روند که از اصل وحدت احکام شخص حقوقی و حقیقی (۴) سخن می‌گویند. در توجیه این وحدت از مواد قانون مدنی و قانون تجارت (۵) یاری می‌جوئیم و چون اصلی مقدس، تکنیک

شخصیت حقوقی را وسیله تشابه و تساوی در حقوق و تکالیف می‌دانیم. اندیشه‌ای که با وجود مواد قانونی کمتر در ورطه تفسیر گرفتار آمده و به عنوان اصل پذیرفته شده است. لیکن در این تفسیر نیز هرگز نمی‌توان منکر این قاعده بنیادین و مقدماتی گردید که بایستی در مورد شرکتها و عملکرد آنها با توصیفی مقدماتی از نوع رابطه حقوقی آنچه را که به عنوان شخصیت حقوقی و از مقومات بقاء و دوام آن است از آنچه که مربوط به اعمال حقوقی وی است تمیز داد. در این صورت دیگر از اصل تساوی احکام شخص حقوقی و حقیقی سودجوئی نشده و اصل در مجرای واقعی خود یعنی هر آنچه که مربوط به شرکت تجارتي به عنوان شخص حقوقی می‌باشد؛ عمل می‌کند.

- در روش تفسیر حقوقی دیگر، می‌توان به جنبه مالی و عینی شرکت توجه کرد به این صورت که شرکت اجتماع اموال به نحو اشاعه تعریف شده و آنچه که سبب تشکیل شرکت محسوب می‌گردد همان وضعیت عینی تجمع اموال می‌باشد. در این نظریه عینی به واقع حکومت قانون خارجی را براساس نظریه حقوق مکتسبه توجیه می‌نماییم. (۶) براساس این نظریه، تشکیل شرکت تحت حکومت قانون خارجی برای وی این حق مکتسبه را ایجاد می‌نماید که از قانون خارجی بهره‌برد و با تغییر محل فعالیت خود و یا با انجام اعمال حقوقی در خارج از مرکز اصلی خود از حکومت قانون خارجی بی‌بهره نگردد.

وانگهی در مبنای حقوقی نظریه حقوق مکتسبه تشتت آراء چنان است که حتی بعضی از حقوق دانان (۷) منکر وجود این اصل به عنوان اصلی مستقل شده‌اند. آنان نیز که حداقل در حقوق فرانسه احترام به حقوق مکتسبه در روابط بین‌المللی را به عنوان اصلی مستقل به رسمیت شناخته‌اند، نظریات مختلفی را عرضه کرده‌اند. بعضی از حقوق دانان (۸) احترام به حقوق مکتسبه را مبتنی بر احترام به حاکمیت کشوری دانسته که حق در تحت حکومت قانون آن کشور ایجاد شده است. بعضی دیگر از این احترام متقابل به جنبه عملی آن توجه داشته تا از این بهره به حفظ حقوق اشخاص بپردازند. (۹) وانگهی در حقوق ایران آنچه می‌تواند موجد این نظریه‌شناسایی حق مکتسبه باشد، به‌ویژه ماده ۹۶۶ قانون مدنی در مورد حقوق مالی است.

حق مکتسبه مورد حمایت قرار می‌گیرد (۱۰) و استیفای حق، مشمول قانون محل وقوع مال است. بنابراین فعالیت و عملکرد شرکت که در طول زمان محقق می‌گردد و در خاک کشورهای مختلف متمرکز می‌شود، هرگز نمی‌تواند به عنوان حقی مکتسب محسوب گردد و به این عنوان مشمول قانون محل ایجاد آن یعنی «قانون متبوع شرکت» گردد.

- وانگهی عده‌ای دیگر در تفسیری به‌ویژه مبتنی بر مصالح اجتماعی به این واقعیت توجه کرده که شخصیت حقوقی چیزی جز روش و تکنیکی حقوقی نیست که قانون‌گذار در اختیار افراد قرار داده که در جهت گسترش فعالیت‌های تجارتي به کار برند. کارآئی این تکنیک منوط به آن است که برای آن هويت خارج سرزمینی قائل شده تا دوام و بقا آن با اعمال قانون واحدی تضمین گردد.

این نظریه اگرچه جنبه‌هایی از واقعیت را در بردارد ولی تمامی آن را شامل نیست. واقعیت آن است که اگر مصلحت شرکت در اعمال قانون متبوع وی است هرگز نباید از حمایت اشخاص ثالث که با شرکت روابط حقوقی متنوعی دارند غافل بود. حفظ حقوق اشخاص ثالث نوعاً اقتضا دارد که اعمال قانونی ناشناخته سبب بطلان روابط قراردادی آنان نگردد.

خلاصه آنکه می‌توان به جرأت گفت که تعارض قوانین در خصوص شرکتها عرصه مبارزه اندیشه‌هایی است که از طرفی میل به حفظ وحدت و در نتیجه حفظ منافع شرکت‌های تجارتي و تداوم فعالیت آنها را داشته و از طرفی تمایل به حمایت از اشخاص ثالث دارند. این تعارض اندیشه‌ها در زمینه اختیارات مدیران شرکت چهره‌ای خاص به خود می‌گیرد.

انجام فعالیت‌های شرکت سهامی به وسیله مدیران شرکت صورت می‌گیرد. ایشان به عنوان نماینده شرکت تجارتي و یا در نظریات حقوقی جدید به عنوان ارگان قانونی شرکت در روابط تجارتي با اشخاص ثالث وارد می‌شوند و شرکت را متعهد می‌نمایند. اگر از این روابط تجارتي، سودی نصیب شرکت خارجی گردد دیگر کمتر دلیلی برای طرح تعیین قانون حاکم بر شرکت پیش می‌آید، قراردادی سودآور که به انجام رسیده و در آن اختلافی صورت نگرفته است.

ابطال قرار داد، از نخستین حربه‌ای که استفاده می‌کند این است که مدیران در حدود اختیارات خود عمل نکرده‌اند. برای مثال مدعی می‌شوند که شرط ارجاع دعوی به داوری پذیرفته شده توسط مدیران شرکت، برخلاف «قانون متبوع شرکت» و خارج از حدود صلاحیت قانونی آنها بوده است یا اینکه تعهد مدیران خارج از حدود موضوع شرکت یا خارج از حدود اختیارات اساسنامه‌ای شرکت است. در این صورت باید پرسید که چه قانونی بر اختیارات مدیران شرکت سهامی حاکم است. آیا «قانون متبوع شرکت» دارای صلاحیت اصولی است و یا اینکه می‌توان از صلاحیت قانون محل انجام فعالیت شرکت نام برد یا اینکه می‌توان بر اساس تمایل کنونی در تجارت بین‌الملل به صلاحیت قواعد بازرگانی فراملی استناد نمود.

می‌دانیم که گرایش عمده همواره بر حکومت «قانون متبوع شرکت» (۱۱) می‌باشد. بنابراین اگر براساس «قانون متبوع شرکت» محدودیت‌های اساسنامه‌ای اختیارات مدیران نسبت به اشخاص ثالث قابل استناد است، شرکت خارجی می‌تواند از این مقررات قانون متبوع خود بهره برده و بطلان قرارداد انعقادی را که خارج از حدود اختیارات قانونی و اساسنامه‌ای مدیران است، درخواست نماید.

تصور نمایم که مدیران شرکت خارجی در خارج از حدود اختیارات اساسنامه با شرکتی ایرانی و در ایران قراردادی را منعقد می‌نمایند. آنگاه شرکت مذکور به «قانون متبوع شرکت» استناد می‌نماید و اعلان بطلان قرارداد را مطالبه می‌کند. در این فرض بر طبق اصول کلی بایستی قائل به حکومت قانون خارجی گردید و حکم بطلان را صادر نمود.

در فرضی دیگر، مدیران شرکت سهامی ایرانی خارج از موضوع شرکت، قراردادی را با شرکتی فرانسوی و در فرانسه منعقد می‌نمایند. در این صورت براساس حکومت قانون ایران و مستند به ماده ۱۱۸ ل.ا.ق.ت. قرارداد حاضر قابل ابطال بوده چه اینکه خارج از حدود موضوع شرکت می‌باشد، اگرچه بر طبق قانون تجارت فرانسه (۱۲) این محدودیت اختیارات مدیران به اشخاص ثالث قابل استناد نیست.

وانگهی حکومت «قانون متبوع شرکت» نمی‌تواند منافع اشخاص ثالث را که با شرکت معامله می‌نمایند، تأمین نماید. اشخاص ثالث که از محدودیت اختیار مدیران

خارجی مواجه می‌شوند که قرارداد را باطل می‌داند و آنچه را که براساس اراده سالم و عاری از عیب طرفین، قراردادی صحیح و قابل اجرا محسوب گردیده، قراردادی باطل و غیرقابل اجرا می‌دانند. برای حل این معضل دکترین، رویه قضایی و مراجع داوری راه‌حلی‌هایی را برگزیده‌اند که مبین تلاش بی‌بدیل آنها برای محدود کردن دامنه اعمال قانون خارجی می‌باشد. در این راه از دوروش مختلف بهره برده‌اند که به‌رغم اختلاف در شکل، از هدف واحدی پیروی می‌نمایند که همانا حفظ وحدت شرکت تجارتي با اعمال قانون واحد بر آن و حفظ حقوق اشخاص ثالث می‌باشد.

در این مطالعه سعی در تبیین اصول کلی این دوروش و عناصر سازنده آن گردیده است تا راه کارهای کنونی و گرایش حاکم مراجع قضائی و داوری در تحدید دامنه «قانون متبوع شرکت» مشخص گردد و خطوط کلی و جهت حرکت تجارت بین‌الملل در این زمینه ترسیم شود. به این منظور، مطالعه حاضر در دو بخش صورت می‌پذیرد:

بخش اول. تعیین مرکز نقل عینی روابط حقوقی: صلاحیت قانون محل انعقاد قرارداد و صلاحیت قانون محل وقوع فعل مسؤولیت آور،

بخش دوم. مانع نظم عمومی بین‌المللی و اعمال قواعد ماهوی مثبت نظم عمومی واقعاً بین‌المللی.

بخش اول. تعیین مرکز نقل عینی روابط حقوقی: صلاحیت قانون محل انعقاد قرارداد و صلاحیت قانون محل وقوع فعل مسؤولیت آور

در این روش تلاش وافر شده که محدودیت اختیارات مدیران را مشمول قانون محل ایجاد تعهد نمایند. وانگهی در نحوه اعمال قانون محل ایجاد تعهد اختلاف نظر وجود دارد و دو نظریه عمده در این خصوص مطرح و دفاع شده است که خود نشان‌دهنده تمایل به استفاده از ابزارهای سنتی حقوق بین‌الملل خصوصی برای حکومت قانون محل وقوع فعل^۱ می‌باشد.

۱. صلاحیت قانون محل انعقاد قرارداد

اگر ارگانهای شرکت یعنی مدیران شرکت، قراردادی را با اشخاص ثالث منعقد نمایند، در این صورت باید قائل به صلاحیت قانون محل انعقاد قرارداد گردید. در واقع اعمال اختیارات مدیران در محل خاصی که همان محل انعقاد قرارداد است تعیین می‌یابد و بایستی براساس روش جاری در حقوق بین‌الملل خصوصی مبنی بر تعیین مرکز ثقل عینی^۱ رابطه حقوقی، قائل به حکومت محل تعیین و ایجاد رابطه حقوقی بود. در این صورت محدودیت اختیار مدیران شرکت از شمول «قانون متبوع شرکت» خارج و در دسته ارتباط قراردادها واقع شده و مشمول قانون محل انعقاد قرارداد می‌گردد.

این نظریه از نظر اجتماعی نیز توجیه شده است. عملیات تجارتي شرکت که توسط مدیران شرکت و در خاک کشور دیگری صورت می‌گیرد، مربوط به نظم تجاری کشور میزبان می‌باشد و بنابراین بایستی قائل به حکومت قانون کشور محل فعالیت گردید. حتی اگر حقوق دانان معتقد به اصل وحدت احکام اشخاص حقوقی و حقیقی می‌باشند، بایستی در زمینه اهلیت اشخاص برای انجام عملیات تجارتي قائل به حکومت قانون محل فعالیت تجارتي اشخاص حقیقی بود. در واقع این نهاد اهلیت به اصطلاح تجارتي بر خلاف اهلیت مدنی به جهت حمایت از اشخاص ثالث طرف قرارداد با تجار وضع شده است. (۱۳) بنابراین حمایت از اشخاص ثالث اقتضا دارد که صلاحیت مدیران شرکت در انعقاد قراردادها تابع قانون محل انعقاد قرارداد باشد. این نظریه در طرح کنوانسیون (۱۴) ناظر به قواعد رفع تعارض در مورد اشخاص حقوقی نیز پیشنهاد گردیده و حتی در صدور رأی از دادگاه استیناف فرانسه (۱۵) نیز بی‌تأثیر نبوده است.

لیکن این نظریه در نظام حقوقی که صلاحیت و اختیارات مدیران را مربوط به روابط شرکتي دانسته و داخل در دسته ارتباط شرکت می‌نماید قابل توجیه نمی‌باشد. به همین دلیل برای مثال در حقوق فرانسه رأی دادگاه استیناف فرانسه نقض می‌شود و رویه قضائی فرانسه (۱۶) همواره تمایل خود را به حکومت «قانون متبوع شرکت» اعلام می‌دارد. به واقع نباید فراموش کرد که حدود اختیارات مدیران دست‌کم در روابط داخلی

شرکت بایستی مشمول قانون واحدی (قانون متبوع شرکت) گردد تا بتوان وحدت عملیات و در نتیجه تداوم فعالیت شرکت تجارتي را تضمین نمود. اعمال قوانین محلی متعدد نسبت به اختیارات مدیران شرکت، سبب تشتت در فعالیت شرکت و مانع تداوم آن در روابط تجاری بین‌المللی می‌شود. حال اگر صلاحیت و اختیارات مدیران به دلیل رابطه تنگاتنگ آن با شرکت، مشمول «قانون متبوع شرکت» بوده و داخل در دسته ارتباط قراردادها نمی‌گردد، این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان از قواعد ناظر به مسؤلیت خارج قرارداد بهره برد و حکم به صلاحیت قانون محل انجام فعالیت مدیران داد.

۲. الزامات خارج قرارداد

برای توجیه حکومت قانون محل انجام فعل از دوروش استفاده شده که در بسیاری از مواقع سبب تکمیل یکدیگر می‌شوند از طرفی از نظریه دارا شدن بلاجهت بهره برده و از طرف دیگر از نظریه عمومی مسؤلیت مدنی استفاده می‌کنند.

الف. دارا شدن بلاجهت

دادگاهها و مراجع داوری به این واقعیت اقتصادی که دارای جنبه‌های اخلاقی نیز در حقوق داخلی (۱۷) می‌باشد توجه دارند که اگر در روابط بین گروه شرکت‌های زنجیره‌ای، شرکتی از عمل شرکت دیگر منتفع گردد، نباید به عذر جدائی شخصیت حقوقی، شرکت منتفع، از تکالیف و تعهدات سرباز زند. در یک رأی داوری (۱۸) می‌خوانیم: «امنیت در روابط تجاری بین‌المللی اقتضا دارد که به این واقعیت اقتصادی توجه نمایم و همه اعضای گروه شرکت‌های زنجیره‌ای را به صورت تضامنی مسؤل دیونی نمایم که در روابط تجارتي با اشخاص ثالث ایجاد شده (چه اینکه) در سود بردن از این روابط حقوقی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم سهم بوده‌اند.» بنابراین مرجع داوری به این واقعیت اقتصادی توجه می‌نماید که اگر شرکتی از عمل شرکت دیگر بهره برد بایستی مأخوذ به تعهدات آن نیز باشد.

این واقعیت اقتصادی در آراء داخل دادگاههای فرانسه (۱۹) و در خصوص روابط بن:

موجب ایجاد مسؤولیت شخصی اوست، برای شرکت نیز ایجاد منفعت نموده باشد در این صورت شرکت نیز در کنار مدیر مقصر متضامناً مکلف به جبران خسارت اشخاص ثالث خواهد بود.

حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که چه قانونی بر این رابطه حقوقی خارج قراردادی حکومت می‌نماید. برای پاسخ به این سؤال باید به این نکته توجه داشت که سبب دارا شدن بلاجهت در واقع قراردادی بوده که بین مدیران شرکت و اشخاص ثالث منعقد گردیده و آنگاه براساس اعمال «قانون متبوع شرکت» یعنی قانون خارجی، این رابطه قراردادی باطل محسوب شده است. بنابراین سبب رابطه حاضر همان قرارداد انعقادی بوده که اصولاً تابع قانون محل انعقاد قرارداد می‌باشد. حال اگر رابطه قراردادی باطل محسوب شود، نمی‌توان منکر این واقعیت اقتصادی شد که همین قرارداد باطل سبب دارا شدن بلاجهت شرکت خارجی شده و در این صورت باید قائل به حکومت قانون محل انعقاد قرارداد بود. (۲۰) در این نظریه، برخلاف نظریه اول، حکم به حکومت اصولی «قانون متبوع شرکت» صادر می‌شود و محدودیت اختیار مدیران براساس حکومت قانون خارجی مبنای بطلان قرارداد قرار می‌گیرد. سپس، براساس نظریه دارا شدن بلاجهت، شرکت را براساس صلاحیت قانون محل وقوع فعل سبب ایجاد مسؤولیت خارج قراردادی (همان قانون محل انعقاد قرارداد) ملزم به تعهدات قراردادی جهت جبران خسارت اشخاص ثالث می‌نمایند.

اما، از این نکته نباید غافل شد که عمل مدیران همیشه به نفع شرکت نبوده و سبب افزایش دارائی شرکت نمی‌شود. مضافاً بر اینکه در روابط تجارتي بین‌المللی اثبات اینکه شرکت تجارتي از عمل مدیران که خارج از حدود اختیارات قانونی و اساسنامه‌ای می‌باشد بهره‌ای برده است، عملی نیست. بنابراین به‌رغم وجاهت این روش، قابلیت عمل آن محدود می‌باشد. به همین جهت از قواعد ناظر به مسؤولیت مدنی بهره‌جسته تا شرکت را، ولو اینکه از عمل مدیران بهره‌نبرده باشد، براساس قانون محل وقوع فعل زیانبار ملزم به جبران خسارت نمایند.

ب. مسؤولیت مدنی مبتنی بر تقصیر شرکت

از آنجایی که مدیران شرکت از طرف شخص حقوقی و برای انجام عملیات مربوط به شرکت منصوب می‌گردند، به این اندیشه روی کرده‌اند که شرکت به واقع با مخفی نمودن محدودیت اختیارات مدیران شرکت مرتکب تقصیر شده و به واسطه این تقصیر به اشخاص ثالث خسارتی وارد شده است. بنابراین اگرچه اصل آن است که «قانون متبوع شرکت» ایجاد محدودیت اختیارات مدیران را مجاز شمرده و این محدودیت در مقابل اشخاص ثالث نیز قابل استناد است؛ اما این صلاحیت اصولی مانع از آن نمی‌شود که براساس قواعد عمومی مسؤولیت مدنی و مبتنی بر اصل سرزمینی بودن صلاحیت قانون محل وقوع فعل زیانبار، قائل به حکومت قانون محل وقوع فعل زیانبار بود. بنابراین چنانچه مدیران شرکت خارجی در ایران خارج از حدود اختیارات خود مبادرت به انعقاد قراردادی بنمایند می‌توان با استناد به تقصیر شرکت در عدم اعلان حدود اختیارات مدیران، و با توجه به صلاحیت قانون محل وقوع فعل زیانبار حکم به صلاحیت قانون ایران برای جبران خسارت اشخاص ثالث داد و در این خصوص چه بسا الزام شرکت به انجام تعهدات قراردادی خود بهترین راه جبران خسارت باشد.

وانگهی در اینکه در این روابط تجارتي تقصیری متوجه شرکت است، تردید جدی وجود دارد. چگونه می‌توان به شرکت تقصیری را در روابط قراردادی مدیران با اشخاص ثالث نسبت داد که در آن هیچ‌گونه مداخله مستقیمی نداشته است. همین فقدان رابطه مستقیم سبب شده که مبنای تقصیر را نه در تعهد به دادن اطلاعات به اشخاص ثالث بلکه در عدم انتخاب مدیران شایسته، جستجو نمایند.

اگر شرکت مدیرانی را برگزیند که صلاحیت اداره شرکت را ندارند و با انجام اعمال خارج از حدود اختیارات خود راه اضرار به غیر را می‌گشایند، شرکت در انتخاب ناصواب خود مرتکب تقصیر شده و بر این اساس ملزم به جبران خسارت اشخاص ثالث است و بهترین راه جبران خسارت نیز الزام به انجام تعهدات قراردادی است که مدیران به عهده شرکت نهاده‌اند. بر این اساس در رأی دآوری فراماتوم (۲۱) داوران در کنار سایر ادله به نظریه تقصیر پرداخته و می‌گویند که شرکت نمی‌تواند نتیجه تقصیر ارگان شرکت

حال آن‌که این خسارت بایستی به وسیله خود شرکت تحمل گردد. اما اندیشه وفاق بین منافع شرکت خارجی که با اعمال قانون ملی وی تأمین می‌گردد و منافع اشخاص ثالث که نوعاً با اعمال قانون محل وقوع عمل است، به راه‌حلهای فوق خلاصه نمی‌شود. استناد به نظم عمومی بین‌المللی و یا نظم عمومی واقعاً بین‌المللی راه‌حلی دیگر است که سبب تحدید دامنه اثر قانون خارجی می‌گردد.

بخش دوم. مانع نظم عمومی بین‌المللی و اعمال قواعد ماهوی مثبت نظم عمومی واقعاً بین‌المللی

در حقوق بین‌الملل خصوصی از مانع نظم عمومی برای بی‌اثر ساختن قانون خارجی استفاده می‌شود. اما سیر تحولات نشان می‌دهد که این نظم عمومی امروزه شکل جدیدی به خود می‌گیرد و به عنوان نظم عمومی واقعاً بین‌المللی به عنوان قاعده ماهوی بر روابط حقوقی حکومت می‌کند. اینک به بررسی اندیشه‌ها می‌پردازیم.

۱. مانع نظم عمومی بین‌المللی

می‌دانیم که در حقوق بین‌الملل خصوصی از نظم عمومی در روابط بین‌المللی به عنوان تکنیکی استثنائی (۲۲) برای بی‌اثر ساختن قانون حاکم بهره می‌برند. اگر صلاحیت اصولی قانون خارجی با مبانی سرزمین میزبان ناسازگاری بنیانی داشته باشد، از نظم عمومی به مفهوم بین‌المللی استفاده و مانع اثربخشی قانون خارجی می‌گردند. نظم عمومی بین‌المللی نهادی استثنائی و دارای اثر محدود می‌باشد. حال تصور نمائیم که براساس قانون صلاحیت‌دار، محدودیت اختیارات مدیران شرکت خارجی نسبت به اشخاص ثالث نیز قابل استناد می‌باشد. اگر مدیران این شرکت قراردادی را در ایران و با طرف ایرانی منعقد نمایند، آیا می‌توان با استناد به نظم عمومی بین‌المللی مانع اعمال قانون خارجی گردید و قرارداد خارج از حدود اختیارات مدیران را صحیح دانست.

همان‌طور که گفته شد نظم عمومی استثنائی می‌باشد و استناد به آن به صورت عمومی

حاجت نیست. مضافاً براساس ماده ۱۱۸، اقرت، در حقه، قرار آن محدودیت را قائل است.

اگر این‌گونه محدودیتی در حقوق ایران پذیرفته شده، چگونه می‌توان محدودیت اختیارات مدیران در اساسنامه را که اختلاف بنیادی با نهاد حاضر در حقوق ایران ندارد به عنوان مخالفت با نظم عمومی بین‌المللی بی‌اثر نمود. به نظر می‌رسد نظم عمومی بین‌المللی نمی‌تواند مانعی بر اعمال «قانون متبوع شرکت» باشد. اما آیا می‌توان از نظم عمومی واقعی بین‌المللی بهره‌ای برد.

۲. نظم عمومی واقعاً بین‌المللی و اعمال قواعد ماهوی

هواداران این نظم عمومی واقعاً بین‌المللی (۲۳) سعی می‌نمایند که آن را از نظم عمومی بین‌المللی که به شکل سنتی مانع اعمال قانون خارجی می‌باشد و دارای عملکردی استثنایی است متمایز سازند. به نظر ایشان این نظم عمومی واقعاً بین‌المللی به عنوان مانع اعمال قانون خارجی نمی‌باشد، بلکه به عنوان قواعد اولیه تجارت بین‌المللی بر روابط حقوقی حکومت دارد. در این طرز تفکر این نظم واقعاً بین‌المللی در روابط تجارتهی هسته مرکزی قواعد بازرگانی فراملی می‌باشد که سایه آن بر تمامی روابط تجارتهی بین‌المللی گسترده است. در این صورت نظم عمومی واقعاً بین‌المللی به هدف حفظ سلامت روابط تجارتهی بین‌المللی موجد قواعد بازرگانی فراملی بوده و خود در پرتو این قواعد بازرگانی ماهوی اثر می‌بخشد. (۲۴) برای بعضی از هواداران این نظام، صرف فعالیت و عمل به نام شرکت در روابط بین‌المللی به صورت موضوعی مؤید آن است که مدیران شرکت دارای اختیارات لازم جهت ایجاد تعهد برای شرکت می‌باشند. (۲۵) اما این نظریه افراطی تعدیل شده و هواداران این نظام سعی در پیدا کردن و توجیه قواعد مشترکی در نظامهای مختلف حقوقی می‌نمایند که بتواند به عنوان عناصر سازنده این نظام فراملی مورد استناد قرار گیرند.

برای هواداران این نظام بازرگانی فراملی اگر عمل مدیران ظاهر در دارا بودن اختیار در انعقاد قرارداد باشد، در این صورت شرکت نمی‌تواند به عذر فقدان اختیارات از انجام تعهدات سرباز زند. این نظریه به نظریه ظهور در حقوق بین‌الملل خصوصی (۲۶) مشهور است و به اشخاص ثالث اجازه می‌دهد از ظهور عمل مدیران بهره ببرند. (۲۷) این نظر به

لطمه به حسن نیت طرف مقابل» (۲۹) در حقوق ژرمنی نزدیک می‌گردد.

در «نظریه منع گفتار یا رفتار معارض» به مانند «نظریه ظهور» در واقع آنچه که مرکز توجه می‌باشد این است که عمل و رفتار مدیران چنان است که هر شخص متعارفی مدیر را دارای اختیارات لازم می‌داند. اگر چه این نظریه در حقوق انگلستان به عنوان طریقه دفاع و در مرحله دادرسی استفاده می‌شود ولی در حقوق تجارت بین‌المللی به عنوان قاعده ماهوی بوده و سبب می‌شود که شرکت نتواند به عذر فقدان اختیارات مدیران، بطلان قراردادی که شروع به اجرای آن نیز شده است را مطالبه نماید.

در «نظریه منع لطمه به اعتماد طرف مقابل» بیشتر به وضعیت اشخاص ثالث با حسن نیت توجه می‌نمایند. در این نظریه مرکزیت با حسن نیت اشخاص ثالث است و نباید به اعتمادی که در روابط قراردادی ایجاد شده و عنصر اصلی تداوم روابط تجارتي می‌باشد لطمه زد. در آراء داوری (۳۰) به ویژه در موردی که نوعاً شرکت دولتی به فقدان اختیارات مدیران یا منع قانونی جهت ارجاع اختلاف به داوری (۳۱) استناد می‌نماید از نظریه حاضر استفاده و ادعای بطلان شرط داوری را رد می‌نمایند.

وانگهی به دلیل اهمیت حسن نیت در روابط تجارتي در آراء داوری می‌توان از آن به عنوان اصلی مستقل از «اصل منع لطمه به اعتماد» طرف مقابل یاد نمود. در این صورت «اصل حسن نیت» به عنوان اصلی مستقل (۳۲) یکی از عناصر قواعد حقوق بازرگانی فراملی می‌باشد و اعمال آن سبب می‌شود که صلاحیت اصولی «قانون متبوع شرکت» نتواند مانع جریان «اصل صحت» در قراردادها گردد.

در این جریان رو به رشد جهانی و به جهت حفظ حقوق اشخاص ثالث داوران حتی در این اندیشه بوده‌اند که در نظام بازرگانی فراملی نهادی را برگزینند که نه تنها بتواند منافع شرکت خارجی را حفظ کند، بلکه حقوق اشخاص ثالث را تا آنجا که ممکن است از گزند اعمال مبالغه‌آمیز قانون خارجی حفظ نماید. در یک رأی داوری اتاق بازرگانی بین‌المللی (۳۳) این تلاش قابل تقدیر را می‌بینیم. به زعم مرجع رسیدگی‌کننده باید بین روابط داخلی شرکت و مدیران و آنچه که مربوط به حفظ حقوق اشخاص ثالث است فرق قائل شد. در روابط داخلی باید حکم به صلاحیت «قانون متبوع شرکت» داد، چه

روابط شرکت با اشخاص ثالث نمی‌تون از این صلاحیت بهره برد و در این روابط باید به قواعد عام بازرگانی فراملی تمسک نمود. در این رأی مرجع داوری از یک طرف به عنوان اصلی اولیه قائل به تفکیک روابط داخلی و خارجی شرکت می‌گردد و آنگاه با توجه به ماهیت داوری، در زمینه روابط خارجی شرکت اعمال قواعد بازرگانی فراملی را مناسب‌ترین راه حل می‌داند.

نتیجه

به عنوان نتیجه می‌توان گفت که اگر دیروز صلاحیت اصولی «قانون متبوع شرکت» در تعیین حدود اختیارات مدیران شرکت امری قطعی تلقی می‌شد، امروزه حمایت از اشخاص ثالث چنان اهمیت پیدا کرده است که دیگر نمی‌توان به استناد وحدت احکام اشخاص حقیقی و حقوقی در صلاحیت این قانون مبالغه نمود.

سیر این تحدید صلاحیت قانون خارجی از اعمال قانون محل انجام عمل به عنوان پایگاه رابطه حقوقی شروع و تداوم آن با اعمال قواعدی ماهوی که ریشه در خاک معین نداشته و مشترک جامعه تجار است می‌باشد. بنابراین اگر اصل صلاحیت «قانون متبوع شرکت» کمتر مورد تردید قرار می‌گیرد، در عمل دامنه اعمال آن به آنچه مربوط به دوام و بقای شرکت است محدود می‌گردد و روابط آنان با اشخاص ثالث در قالب قواعد سنتی حقوق بین‌الملل خصوصی یا قواعد رو به رشد نظام بازرگانی فراملی از گزند ابطال مصون می‌ماند.

یادداشت‌ها

۱. ماده ۱۴۳ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت.
۲. *Lex Societatis* (قانون کشور محل استقرار مرکز اصلی اداری شرکت) ر.ج. به مرجع ش ۳.
۳. برای دیدن نظریات هواداران صلاحیت قانون مرکز اصلی اداری به عنوان عنصر تعیین تابعیت و در نتیجه معیار تعیین قانون حاکم ر.ج. به: بهشید ارفع‌نیا، حقوق بین‌الملل خصوصی، ج اول، آگاه، ص ۱۴۱-۱۴۳؛ ارسلان خلعت‌بری، حقوق بین‌الملل خصوصی، ج ۱، تعارض قوانین، ص ۹۳؛ حلا، الدن، مدن، حقوق بین‌الملل خصوصی، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۵، ص ۶۵-۶۶.

حقوق بین‌الملل خصوصی، انتشارات بانک ملی، ۱۳۴۳، ص ۱۴۳. و در حقوق تجارت: حسن ستوده تهرانی، حقوق تجارت، ج ۱، ص ۱۸۲؛ منصور صفری، حقوق تجارت، چاپ علمی، ۱۳۴۳، ص ۱۴۲ به بعد؛ کریم کیائی، حقوق بازرگانی، ج ۱، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۱۶، در حقوق فرانسه برای مثال:

H. Batiffol, Droit International Privé, L.G.D.J., 1970, T.1, n° 203, p. 257, Y. Loussouarn, Les conflits de lois en matière de sociétés, n° 200, p. 384., Y. Loussouarn, J. D. Bredin, Droit du Commerce International. Siery, 1969, n° 373, p. 438-439, Y. Loussouarn, P. Bourel, Droit International Privé, Dalloz, 1988, n° 707, p. 970. Niboyet, Précis de Droit International Privé Commercial, Dalloz, 1948, n° 44, p. 80, P. Mayer, Droit International Privé, n° 1033, p. 616.

برای دیدن نظر مخالف معتقد به صلاحیت قانون محل فعالیت شرکت رج. به: شایگان، حقوق مدنی ایران، ج اول، ش ۳۴۹؛ محمد سلجوقی، حقوق بین‌الملل خصوصی، دادگستر، ۱۳۷۷، ج اول، ش ۱۸۲.

4. Lerebours Pigeonnière, Y. Loussouarn, Droit International Privé, 9e édition, Dalloz, 1970, n° 263, p. 315, Y. Loussouarn et M. Trochu, Juris - Classeur de Droit International, 1974, Fas. 564 B, fas. 1941, n° 121-122.

در حقوق ایران رج. به: محمد جعفری لنگرودی، دانشنامه حقوقی، ج چهارم، ص ۵۵۲.

۵. ماده ۵۸۸ ق.ت. در مورد اصل وحدت احکام اشخاص حقوقی و حقیقی و مواد ۶ و ۷ و ۹۶۲ ق.م. در مورد حکومت قانون ملی اشخاص بر اهلیت آنان.

6. Y. Loussouarn, Les conflits de lois en matière de sociétés, p. 142.
7. P. Arminijon Précise de Droit International Privé Commercial, Dalloz, 1948, n° 306.
8. Pillet, Des Perssones Morales en Droit International Privé, Sirey, 1914, p. 113.
9. Loussouarn, Les conflits de lois en matière de sociétés, p. 214.

۱۰. ارفع‌نیا، حقوق بین‌الملل خصوصی، ج دوم، تعارض قوانین و تعارض دادگاهها، چاپ مروی،

۱۳۶۷، ص ۸۳؛ الماسی، تعارض قوانین، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۷؛ ج عامری،

۱۱. رجوع شود به مرجع ش ۳.
۱۲. در حقوق جدید فرانسه برای هماهنگی با نظام حقوق اروپائی، محدودیت اختیارات مدیران در حدود موضوع شرکت به اشخاص ثالث قابل استناد نیست. رج. به:
J. Mester, *Lamy Sociétés Commerciales*, 1998, n° 186, p. 77.
13. R. Lehmann, *Les commerçants en droit international privé*, J. C. Droit International, 1992, p. 2, n° 6.
14. *Revue du droit international privé*, 1961, p. 440.
15. In Cour Cassation, 21 Déc. 1987, Rev. soc. 1988, p. 398.
16. Cour d'appel de Paris, 26 mars 1966, *Clunet* 1966, p. 845 note Goldman, Rev. crit. dr. int. pr., 1967 note Lagarde, p. 58, Cour de Cassation, 21 déc. 1987, Rev. soc., 1988, p. 398, note Synvet, Rev. crit. dr. int. pr., 1989, p. 345, note Jobard-Bachelier., Cass. com., 8 nov. 1988, J. C.P., 1989 II. 21230 note Barbière, Rev. crit. dr. int. pr., 1989, p. 370., Cass. com 9 avril 1991, Bull. Joly, 1991, n°208., Cass. com., 9 mars 1993, J. C. P., 1993, éd. E., Pan., 601.
۱۷. ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی، الزامهای خارج از قرارداد، ضمان قهری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴، ج دوم، ص ۲۰۶ به بعد.
18. I.C.C., cas. N 5103, *Clunet* 1988, p. 1207, note G.A.G.
19. Cour d'appel de Lyon, 13 nov. 1996, J.C.P. Ed. G., n 52; *Revue Trimestriel de Droit Commercial*, 1998, p. 176-177. Obs. B. Petit et Y. Reinhard.
20. H. Batiffol et Lagard, *Op.Cit.*, n° 564, p. 205-206., Loussouan, Bourel, *Op.Cit.*, p. 643.
برای دیدن نظریه مخالف که قائل به حکومت قانون محل اقامت شخص بهره برنده می‌باشند، رج. به:
Arminjon, *Précis de Droit International Commercial*, Dalloz, 1940, n° 106., p. Lerbours - Pigeonnière, *Op.Cit.*, n° 356, p.455.
21. B. Oppetit, *Arbitrage et contrats d'Etat*, L'arbitrage Framatome et autre c/Atomic Energy Organisation of Iran, *Clunet*, 1984, p. 29.

Award 12 March 1984, Year Book of Commercial Arbitration, XVI, 1991, p. 12.

۲۲. ارفع نیا، همان کتاب، ص ۸۹، الماسی، همان کتاب، ص ۱۳۱: ج. عامری، همان کتاب، ص ۱۴۲، برای حقوق فرانسه به عنوان مثال:

Y. Loussouarn, P. Bourel, *Op.Cit.*, p. 398, H. Batiffol, P. Lagarde, *Op.Cit.*, p. 421.

۲۳. در خصوص اینکه آیا قواعد بازرگانی فراملی به عنوان نظام مستقل حقوقی می‌تواند مورد استناد قرار گیرد و در خصوص ایرادات و پاسخ‌های آن ر.ج. به:

E. Gaillard, *Trente ans de lex mercatoria pour une application sélective de la méthode des principes généraux du droit*, Clunet 1995, p. 5 et s.,

B. Goldman, *La lex mercatoria dans les contrats et l'arbitrage internationaux: réalité et perspectives*, Clunet 1979, p. 480., P. Lagarde,

Approche critique de la lex mercatoria, in *Le droit des relations économiques internationales*, Paris, Litec, 1987, p. 125 et s., E. Loquin,

La réalité des usages du commerce international, *Rev.int.dr.écon.*, 1989, p. 163 et s., P. Weil, *Principes généraux du droit et contrats d'Etat*, in

Les droits des relations économiques internationales, *Etudes offertes à B. Goldman*, p. 373 et s., M. Virally, *Un tiers droit*, *Réflexions théoriques*, in *Etude offerte à B. Goldman*, p. 67 et s., A. Giardina, *La*

lex mercatoria et la sécurité du commerce et des investissements internationaux in *Nouveaux itinéraires en droit*, *Hommage à François Rigaux*, Bruxelles, Bruylant, 1993, p. 223 ets., B. Goldman, *Nouvelles réflexions sur la lex mercatoria*, in *étude de droit international en l'honneur de P. Lalive*, Helbing-Lichtenhahn Bâle, 1993, p. 241., p.

Mayer, *Le Principe de bonne foi devant les arbitres du commerce international*, in *Mélange Lalive*, p. 544., E. Gaillard, *La distinction des principes généraux du droit et des usages du commerce international*, in *étude offert à P. Bellet*, Paris, Litec, 1991, p. 203 ets.

۲۴. ناگفته نماند که در بعضی از آرای داور، از نظم عمومی بین‌المللی و بدون توجه عناصر سازنده آن

۲۴. ناگفته نماند که در بعضی از آرای داور، از نظم عمومی بین‌المللی و بدون توجه عناصر سازنده آن

عناصر تشکیل دهنده قواعد بازرگانی فراملی می‌باشد.

25. Goldman, Fouchard et Gaillard, Arbitrage Commercial International, Litech, 1996, p. 833.
۲۶. در حقوق ایران ماده ۹۶۲ ق.م. و در حقوق فرانسه آرای محاکم فرانسه به ویژه رای مشهور لیزاردی متکفل نظریه ظهور شده‌اند. اگرچه در مقاله حاضر مجال بسط آن نیست ولی می‌توان به‌طور خلاصه اذعان داشت که این نظریه در حقوق داخلی درخصوص اهلیت اشخاص بوده است و در توجیه اینکه بتوان آن را در مورد اختیارات مدیران نیز استفاده نمود محل تردید است. دیگر اینکه در این نظریه شخص متعاقد باید طبق قانون ایران نیز دارای اهلیت باشد و حال آنکه در حقوق تجارت بین‌الملل از نظریه ظهور برای جریان اصل صحت بهره می‌برند و آن را از قانون محل انعقاد قرارداد منفک می‌نمایند.
27. B. Goldman, La *lex mercatoria* dans les contrats et l'arbitrage internationaux: réalité et perspectives, Clunet 1979, p. 480.
28. M. N. Jobard - Bachellier, L'apparence en droit international privé, Paris, L.G.D.J., n° 551 et s. Emmanuel Gaillard, L'interdiction de se contredire au détriment d'autrui comme principe général du droit du commerce international, Rev. arb, 1985, p. 241 et s.
29. F. Ranieri, Bonne foi et exercice du droit dans la tradition du civil law, Revue international de droit comparé, 1998, p. 1083., P. Pinsoile, Distinction entre le principe de l'estoppel et le principe de bonne foi dans le droit du commerce international, Clunet 1998, p. 905 ets.
30. I.C.C., cas, N 2521 de 1975, Clunet 1976, P. 998., I.C.C., cas. N 4381 de 1986, Clunet 1986 note Y.D.
۳۱. برای ملاحظه سیر حقوق فرانسه و همچنین آرای داوری در خصوص جریان اصل صحت در شرط داوری و به‌ویژه براساس عرف‌های بازرگانی بین‌المللی و یا براساس اعمال قاعده ماهوی در روابط تجاری بین‌المللی رج. به:
- Cass. civ., 14 avr. 1964, Clunet, 1956, p. 646 et 647, note B. Goldman; Cour d'appel de Paris, 10 avr. 1957, Clunet 1958, p. 1002, J.C.P., 1957, II, 10078, note Motulsky, Rev.crit.dr.int.pr., 1958, p. 120 note Loussouarn, D., 1938, p. 702; Cour d'appel de Paris, 21 fév. 1961.

- Rev.arb., 1960, p. 28, Clunet, 1960, p. 28, Clunet, 1960, p. 1076., obs Sialelli., Cass. civ., 2 mai 1966, Rev.crit.dr.int.pr., 1967, p. 553, note Goldman, Clunet 1966, p. 648, note Level, D., 1966, p. 575, note Robert., Société Elf Aquitaine Iran c/ La National Iranian Oil Company, Rev.arb., 1984, p. 418., L. Boy, L'arbitrabilité des litiges internationaux concernant les personnes morales de droit public en droit français, contribution de droit économique, Rev. int.dr.écon., 1966, p. 116., I. Fadlallah, L'ordre public dans les sentences arbitrales, Rec. cours de La Haye, 1994, V,T: 249, p. 405. C. Reymond, Souveraineté de l'Etat et participation à l'arbitrage, Rev. arb, 1985, p. 531., Ch Larroumet, La valeur des principes d'Unidroit applicables aux contrats du commerce international, J.C.P., G., 1997. I. 4011., Matthieu de Boisséon, Le droit français d'arbitrage interne international, Paris, Joly, 1990, p. 682., J-B. Racine, L'arbitrage commercial international et l'ordre public, thèse, Nice 1997, p. 218., Cass. civ., 21 mai 1997, Rev. trim.dr.com., 1998, p. 330 et 331, Chronique, obs J. Derruppé. I.C.C., cas. N 8385, 1995, Clunet 1997, p. 1066 note Y.D.
32. Watté N., La bonne foi en tant qu'un principe autonome en D.I.P., (Rapport Belge) in La bonne foi, Travaux de l'association H. Capitan., T: XLIII 1992, Paris, Litec, p. 487. V: contre: M.N. jobard - Bchellier, *Op.Cit.*, n° 11., Affaire (C.C.I) n° 4381, 1986, Clunet 1986 note Y.D.
33. I.C.C. cas., N 8385, 1995, Clunet 1997, p. 1066 note Y.D.